

ته مقوره وان

(تنبوربان)

خاطرات علی اکبر مرادی
(زندگی و هنر)

سرشناسه:	مرادی، علی اکبر، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور:	ته‌موره‌وان (تنبوربان) / علی اکبر مرادی.
مشخصات نشر:	کرمانشاه: سرانه، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری:	۲۱۶ص: مصور (بخشی رنگی)
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۷۶۸۸-۱۲-۲
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	زندگی‌نامه و شرح احوال و آثار
موضوع:	مرادی، علی اکبر، ۱۳۳۶ - --خاطرات
موضوع:	تنبور -- کرمانشاه (استان)
موضوع:	Tanbur --Kermanshah (Province)
رده بندی کنگره:	ML 1015
رده بندی دیویی:	۷۸۹،۷۹
شماره کتابشناسی ملی:	۸۴۷۶۰۸۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی:	فیبا



Instagram: saranehpub
Telegram: @nashresaraneh1389
سایت: saranehpub.com

ته‌موره‌وان (تنبوربان)

خاطرات علی اکبر مرادی (زندگی و هنر)

نویسنده: علی اکبر مرادی

ناشر: نشر سرانه

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: فریدون کرمی

ناظر چاپ و نشر: هستی مرادی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۸۸-۱۲-۲

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

این کتاب به سفارش و سرمایه‌گذاری «مؤسسه فرهنگی-هنری خانه تنبور دالاهو» چاپ و نشر گردیده و کلیه حقوق مادی و معنوی آن برای این مؤسسه محفوظ است.



تیاکان من

تا آنجا که اطلاع دارم و از پدرم شنیده‌ام، اجدادم تا ده نسل پیش از من همگی در اطراف کوه دالاهو و گوران کنونی می‌زیسته‌اند. به احتمال قریب به یقین آنها از هورامان (گوران شمالی) و از دامنه‌های کوه مقدس شاهو به ناچار به گوران جنوبی (گوران کنونی) و دامنه‌های کوه دالاهو (که آن هم بعد از کوچ بابایادگار به روستای سرانه مقدس گردید) کوچ نموده‌اند.

آنها تا صد سال پیش از این تاریخ به صورت ایلی می‌زیسته‌اند و کار اصلی‌شان دامپروری و اتدکی کشاورزی بوده است.

منطقه قشلاقی ایل گوران شامل دامنه‌های غربی کوه دالاهو، بخشی از ذهاب، سه رقه‌لا و جیگران درست در منطقه‌ای فی‌مابین دامنه‌های غربی کوه دالاهو و کوه بمو در مرز ایران و عراق بوده است. منطقه بیلاقی آنها نیز گوران کنونی، دامنه‌های شرقی کوه دالاهو در مناطق تفنگچی، قلدخانی، بهرامی، بیوه‌نیژ، دشت‌کوند و اطراف توتشامی و گهواره و کوه بی‌گز در شمال گوران در حد فاصل این ایل با ثلاث باباجانی ولدبیگی و سنجابی بوده است. ایل گوران را از دیرباز هفت تیره شاخص تشکیل می‌داده است که به هفت سلطانه گوران اشتباه داشته است. گاهی هر تیره‌ای را ایل نیز می‌گفته‌اند، که توسط یک سلطان اداره می‌شده است که آنان تحت حکومت گوران و خوانین یاسمی به امورات تیره و ایل خود می‌پرداخته‌اند.

این هفت تیره اصلی عبارتند از تفنگچی، قلدخانی، گهواره، کوند و بیونیز، نیرژی، بویانی

بود پدرم نیز مردی خوش قد و بالا، درستکار، زحمتکش، اهل عمران و آبادانی و بسیار متکی به نفس و قوی بود. و تنها بازمانده از هشت فرزند پدرش بود که همگی در سنین مختلف قبل از اینکه من هیچکدام از آنها را ببینم وفات یافته بودند.



روستای قدیم بانزلانی و رودخانه زمکان

تصویر دهوان (تسهوونان)

خانم: علیرضا اکبر میرزایی

بیان مهر

رتاضی بسیار عاطفی و عاشقانه بین پدر و پدربزرگم جاری بود بدون اینکه به زبانش بیورند خوب یا بد، من نیز این صفت پدر و پدربزرگم را به ارث بردم و با آنکه عاشق یکایک فرزندانم هستم ولی هرگز این مهر سرشار را بر زبان جاری نکرده‌ام؛ هرچند می‌دانم که کار درستی نمی‌کنم ولی کماکان روزگار بر همان شیوه سپری می‌گردد. راجع به ارتباط با پدرم یقین دارم که مرا عاشقانه دوست داشت و من نیز او را می‌پرستیدم. می‌خورم روزی فرزندانم به این باوری که خودم بی‌نیاز از واژه‌ها در ارتباط با مهر پدرم رسیده بودم. برسند. هرچند یقین دارم فرزندانم بسیار دوستم دارند، مهری که آکنده از حرمت و افتخار می‌باشد.

بود پدرم نیز مردی خوش قد و بالا، درستکار، زحمتکش، اهل عمران و آبادانی و بسیار متکی به نفس و قوی بود. و تنها بازمانده از هشت فرزند پدرش بود که همگی در سنین مختلف قبل از اینکه من هیچکدام از آنها را ببینم وفات یافته بودند.



روستای قدیم بانزلانی و رودخانه زمکان

بیان مهر

رتاضی بسیار عاطفی و عاشقانه بین پدر و پدربزرگم جاری بود بدون اینکه به زبانش بیورند خوب یا بد، من نیز این صفت پدر و پدربزرگم را به ارث بردم و با آنکه عاشق یکدیک فرزندانم هستم ولی هرگز این مهر سرشار را بر زبان جاری نکرده‌ام؛ هرچند می‌دانم که کار درستی نمی‌کنم ولی کماکان روزگار بر همان شیوه سپری می‌گردد. راجع به ارتباط با پدرم یقین دارم که مرا عاشقانه دوست داشت و من نیز او را می‌پرستیدم. می‌سوزم روزی فرزندانم به این باوری که خودم بی‌نیاز از واژه‌ها در ارتباط با مهر پدرم رسیده‌ام، برسند. هرچند یقین دارم فرزندانم بسیار دوستم دارند، مهری که آکنده از حرمت و افتخار می‌باشد.



مهر مادر

مادرم زنی زحمتکش، قوی‌بنیه و بسیار بسیار مهربان و دست‌ودلباز بود. او برخلاف پدرم پیوسته مهر مادریش را به شکل عملی و کلامی به من ابراز می‌کرد. این مهر و دلبستگی، با توجه به ناآرامی‌های من در سنین کودکی و نوجوانی، برایش دردسر شده بود و می‌توان گفت تا زمانی که زنده بود همیشه نگران من بود و پیوسته در اضطراب و دلواپسی به سر می‌برد که نکند با مشکلی مواجه گردم و یا چشم‌زخمی به من برسد. بعدها که خود صاحب فرزند شدم تازه حال او

را دریافتم و تازه فهمیدم که با ناآرامی‌ها و سرکشیهای دوران نوجوانی و جوانی‌ام چقدر او را به دلهره و استرس واداشته‌ام. از این بابت، تا زنده‌ام خودم را سرزنش خواهم کرد و احساس دینی می‌کنم که هرگز قادر به جبران آن نیستم. در زمان کودکی شاهد مرگ سه تن از برادرهایم بودم که از من خردسال‌تر بودند. مرگ آخرین برادر خردسالم را که در آن زمان کلاس سوم دبستان بودم و او دو ساله بود هرگز از یاد نخواهم برد.

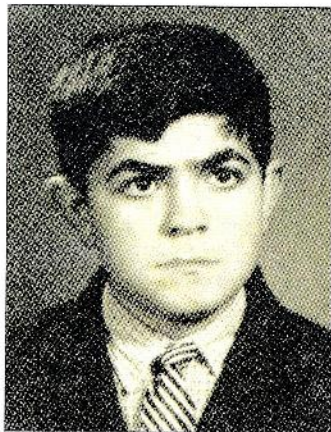
سرخک

تقریباً همه‌ی آنها را بیماری سرخک از میان برد. من نیز با این بیماری تا آستانه مرگ پیش رفتم ولی گویا زمانم فرا نرسیده بود و زنده ماندم. یادم هست در تب می‌سوختم و پدر و مادرم بر بالینم بودند. پدر از من ناامید گشته و بالینم را ترک کرد تا شاهد مرگ یک فرزند دیگرش هم نباشد؛ انگار خوابم برده بود ولی در واقع بیهوش شده بودم، دقیقی بعد که بیهوش آمدم و بیدار شدم، جای خالی پدر را دیدم و طلبش کردم. پدر با چشم‌های گریان کنار بستر من حاضر شد و مرا در آغوش گرفت.

هنوز گرمی آن حس و آن آغوش پرمهر پدرانه را موبه مو به یاد دارم. پس از تلفات سرخک و سایر بیماری‌های واگیردار آن برهه از تاریخ کشورم، خانواده‌ی ما خانواده‌ای نه‌نفره بود. پدر و مادر، پنج خواهر، من و برادرم. سه خواهر بزرگتر و دو خواهر و برادرم کوچکتر از من بودند و من در میانه قرار داشتم. بخت با من یار بود که پسر بزرگتر در خانواده‌ی کرد بودم و پیوسته از مهر مادر، خواهرها، پدر، پدر بزرگ و مادر بزرگم (همسر پدر بزرگ که مادر پدرم نبود) برخوردار بودم.

کودکی خوشبخت

می‌توانم بگویم کودکی خوشبخت بودم. اگر دنیا همان ده ما می‌بود، شاهزاده‌ای بودم که از تمام امکانات دنیای اطرافم بهره‌مند بودم. من در نیمروز نیمه اسفند سال یکهزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶) خورشیدی چشم به جهان گشودم. پدرم در آن روز در حال کاشتن بیشه‌ای از درختان تبریزی بوده است، که پیام رسانی مزده تولد مرا به او می‌رساند و او همانجا می‌گوید این بیشه مال او خواهد بود.



سال دوم دبیرستان ۱۳۴۹

بعدها بارها بیشه خود را آبیاری کردم و در سایه درختان قد برافراشته و باطراوتش آرامیدم و از طبیعت بکر و زیبای آن روزگاران لذت بردم. دوران کودکی در محیطی آرام و برخوردار از زیبایی‌های طبیعی سپری می‌گشت. بازی با حیوانات خانگی، بازی‌های کودکانه با همسالان، گوش دادن به موسیقی که هر روز از رادیو ترانزیستوری پدر بزرگم پخش می‌شد، به برنامه‌ی نانوشتی روزانه زندگی‌ام تبدیل شده بود.

به طبیعت و حیات وحش عشقی وافر داشتم (هنوز هم دارم) کوچ پرستوها و لک‌ها هر پاییز مرا بشدت غمگین و بازگشت آنها در بهار بسان عزیزی از سفر برگشته خوشحالم می‌کرد. پرواز غازهای وحشی بر فراز رودخانه‌ی کنار روستا (رودخانه زمکان)، صدای جیجه‌ی بلبل‌ها در باغات ده و صدای قورباغه‌ها در شامگاه همیشه گوش و چشم و روحم

را نوازش می داد. کمی که بزرگتر شدم میلیم مرا به سوی شنا و اسب سواری می کشاند. بارها از اسب افتادم و مادرم را پریشان احوال کردم.

گروه هایی از نوازندگان در آن دوران در روستاها می گشتند و مردم را با موسیقی خود شاد و دلخوش می کردند. بیشتر این گروه ها از سازهایی مانند کمانچه و دوزله و دایره و تمبک استفاده می کردند. معمولاً نوازنده کمانچه یا دایره خود نیز خواننده بودند.

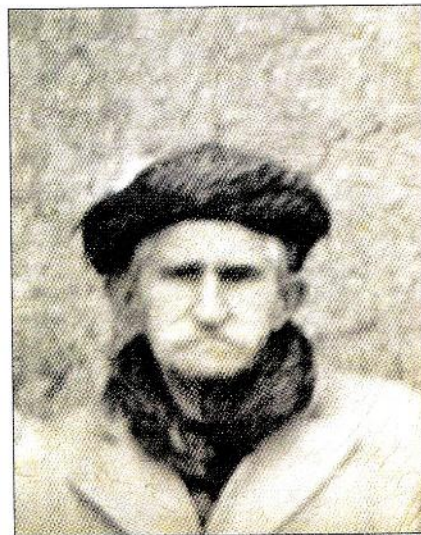
هر زمان این نوازنده ها وارد روستای ما می شدند پدر بزرگم آنها را چند روز در منزل خود مهمان می کرد. هر روز عصر پس از کار روزانه اهالی روستا در حیاط و ایوان منزل پدر بزرگ جمع می شدند و به موسیقی آنها گوش می دادند و گاهی نیز با موسیقی آنها به رقص و پایکوبی (هه ل په رکه) می پرداختند.

علاوه بر این گروه های سیار موسیقی در تابستان، دسته های مختلفی از کولی ها در نزدیکی روستای ما چادر می زدند. مقرر آنها هر شب محلی بود برای رقص و پایکوبی روستائیان اطراف که عاشقانه به سوی آنها می شتافتند. کولی ها علاوه بر ساختن بعضی از وسایل مورد نیاز روستائیان مانند (قاشق و کاسه های چوبی و وسایل کشاورزی مانند شنه ن، سه رهن و ویزنگ) سرنا و دهل هم می نواختند. مردم آن دوران مقدم کولی ها را در ده خود همیشه گرامی می داشتند، زیرا آنها برآستی پیام آور شادی بودند و لحظه های مفرح و پر نشاطی را برای مردم فراهم می ساختند. مردم نیز با رضایت خاطر به آنها کمک های غیر نقدی از قبیل آرد، گندم، نخود، روغن، دوغ، کره و گاهی هم کمک های نقدی می کردند.

مراسم اول پاییز کوردی

یکی از زیباترین مراسم که در آن زمان در گوران رایج بود مراسمی به نام (اول پاییز کوردی) بود که تا اوایل انقلاب ادامه یافت. این مراسم در اولین روزهای مردادماه هر سال و پس از جمع آوری محصول برپا می گشت که می توان آنرا جشن خرمن نامید. در آن روزها تمام ساکنین روستاهای گوران با خریدن لباس نو و مایحتاج لازم برای آن جشن سه روزه حاضر می شدند تا در این مراسم شرکت کنند. مراسم در محلی بنام نظرگاه امام رضا در کمرکش کوه کرنجیر که پوشیده از درخت های کهنسال بلوط و ون بود برگزار می شد. بازارچه ای سه روزه در محل معینی ایجاد می گردید و ده ها دسته از نوازندگان سرنا و دهل به

حفل مراسم می‌شتافتند. برای سه شبانه‌روز حتی برای لحظه‌ای صدای سرنا و دُهل قطع نمی‌شد و مردم با برخورداری از فضایی آکنده از شور و شغف به رقص و پایکوبی می‌پرداختند. آن مراسم فرصت‌های دیگری را جهت دیدار مردم با همدیگر و رفع مشکلات و مسائل ایلی و دیدار جوانان روستاها با یکدیگر، که در بسیاری از موارد منجر به وصلت و ازدواج می‌گردید، فراهم می‌ساخت. با شروع انقلاب و پدیدار شدن بعضی ناآرامی‌ها و وجود اسلحه در دست مردم، آن سنت خوب شادی‌آفرین تا به امروز به فراموشی سپرده شده است.



تصویر پدر بزرگ در دهه ۳۰ خورشیدی

وجود آن دسته‌های کولی و آن موسیقی‌دان‌های روسفاگرد و همچنین مراسم سه‌روزه اول پاییز، ما نوجوانان و جوانان را بیشتر به موسیقی و رقص علاقه‌مند ساخت و بطور طبیعی ما رتم‌های لنگی مانند سه‌پا (هفت هشتم) و سه‌چاران (ده هشتم) را که حس کامل آن کار آسانی نیست به آسانی و به راحتی فرا گرفتیم. در کنار برنامه‌های شادی‌آفرین در مراسم‌های زیارت در مراکز آئینی یارسان، با موسیقی و کلام یارسان هم با تمام غنا و پیچیدگی‌هایش

کم‌کم آشنا می‌شدیم. صدای موسیقی رادیوی پدر بزرگ هم که شب و روز قطع نمی‌شد مگر به دلایل فنی و امکانات فنی آن دوران که گاهی موجب می‌شد امواج فرستاده‌شده خوب به گیرنده‌ها نرسد.

من آواز خوانندگان کرد و فارس را با اشتیاق فراوان گوش می‌دادم و کم‌کم شروع به زمزمه‌ی آنها می‌کردم. برنامه‌های دیگر رادیو مانند ساز تنها و بعدها برنامه گلها از برنامه‌های مورد علاقه‌ام بود. گاهی هم اتفاقی برنامه موسیقی رادیو باکو را گوش می‌دادم و آن سازهایی که نواخته و آوازهایی که خوانده می‌شد باعث شد که هنوز به موسیقی آذری عشق بورزم هر چند جز چند کلمه زبان آذری نمی‌دانم.

افتتاح باغ هنر بیم

در سیزدهم دیماه ۱۳۹۷ جهت افتتاح باغ هنر بیم که شروع کار آن به اهتمام زنده‌یاد استاد محمدرضا شجریان صورت گرفته بود رقم. در آن افتتاحیه جمعی از هنرمندان موسیقی ایران حضور داشتند.

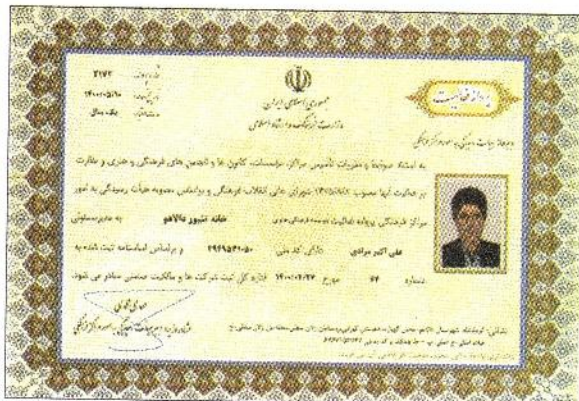


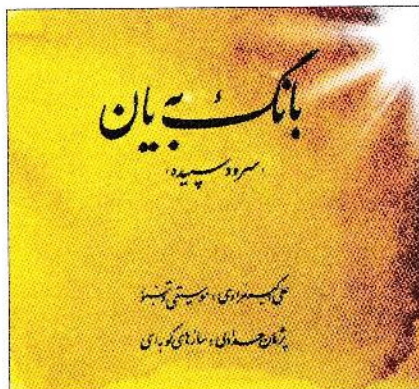
افتتاح باغ هنر بیم با حضور جمعی از اساتید موسیقی ایران

مؤسسه فرهنگی هنری خانه تنبور

به منظور نظام بخشیدن به فعالیت‌های خانه تنبور و دیگر فعالیت‌هایی که نیاز به انجام دادن آنها در قالب مؤسسات فرهنگی هنری صورت می‌گیرد، اقدام به دریافت پروانه فعالیت مؤسسه فرهنگی هنری نمودم که نهایتاً در مرداد ماه ۱۴۰۰ این پروانه

صادر گردید. لازم به ذکر است که سرکار خانم نفیسه‌السادات عبدالقیایی و آقای حیدر کاکایی که هر دو از اعضای هیأت مؤسس این مؤسسه می‌باشند زحمات فراوانی را در این راستا متقبل گردیدند.





آخرین اثر هنری

آخرین اثر هنریم تا این زمان اثری است به نام بانگ به بیان (سرود سپیده) که در حال انتشار می باشد. من این اثر را به پاس خدمات عاشقانه آقا سید نصرالدین حیدری در طول بیش از هفتاد سال به مردم به حضور ایشان تقدیم نموده‌ام.

پنجمین جشنواره کهن آواهای تنبور

این جشنواره نیز به مانند جشنواره چهارم به صورت مجازی برگزار شد با این تفاوت که شرکت کنندگان برتر جوایز خود را با حضور در خانه تنبور دریافت کردند.



اختتامیه پنجمین جشنواره کهن آواهای تنبور - مرداد ۱۴۰۰

سایر فعالیت‌ها

در طی سالیان نسبتاً درازی که فعالیت اجرایی و صحنه‌ای داشته‌ام در شهرهایی مانند قصرشیرین، اسلام‌آباد غرب، ایلام، کرمانشاه، سنقر، کنگاور، پاوه، سنندج، کرمان، مهاباد، ساری، گرگان، بابل، بجنورد، مشهد، تربت حیدریه، بیرجند، گناباد، زاهدان، بم، کرمان،



سخنرانی استاد علیزاده در افتتاحیه خانه تنبور ۱۳۹۶



اختتامیه نخستین جشنواره کهن آواهای تنبور - با حضور اساتید موسیقی ایران

همیشه عقیده ام این بوده و هست
که هنرمند نباید به حزب یا گروه
و یا حکومتی وابسته باشد، کار
درست آنست که هنرمندان بعنوان
پیشگامان فکری جامعه کاملاً آزاد و
بدور از وابستگی به گروه یا حزبی
باشند، البته این دوری از سیاست و
سیاست ورزان بدان معنی نیست
که هنرمند سیاست را نفهمد و فرق
بین داد و بیداد را تشخیص ندهد؛
بلکه هنرمند پیوسته باید در سنگر
خویش که همانا پاسداشت فرهنگ
و هنر و انتقال آن به نسل بعد از
خود است باشد.



مرکز موسیقی پتهوون شیراز



The House of Tamboor



نشر کتاب

